



دین و روابط بین الملل

دکتر محمدرضا دهشیری

دکتر محمدرضا قاندي

دکتر میثم کیانی زاده



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

زمستان ۱۴۰۴

دهشیری، محمدرضا، ۱۳۴۳ -
دین و روابط بین الملل / محمدرضا دهشیری، محمدرضا قائدی، میثم کیانی زاده؛ ویراستار معصومه شجاعی -
قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۴۰۴.
۲۰۴ ص. - (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه: ۸۱۰؛ علوم سیاسی: ۲۷)
ISBN: 978-600-298-591-0
بها: ۳۰۰۰۰۰ ریال
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه. ص. [۱۹۱] - ۲۰۴.
۱. دین و روابط بین المللی. ۲. Religion and international relations. الف. قائدی، محمدرضا، ۱۳۵۲ -.
ب. کیانی زاده، میثم، ۱۳۶۱ - ج. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
BL۶۵/۱۵۵ ۲۰۱/۷۲۷
شماره کتابشناسی ملی
۱۰۳۳۴۴۹۶



دین و روابط بین الملل

مؤلفان: دکتر محمدرضا دهشیری، دکتر محمدرضا قائدی، دکتر میثم کیانی زاده

ویراستار: معصومه شجاعی

ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

صفحه آرای: تحریر اندیشه

چاپ اول: زمستان ۱۴۰۴

تعداد: ۱۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم-سبحان

قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۹۸-۵۹۱-۰

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.
قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، نبش میدان علوم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۱۰۰
(انتشارات ۳۲۱۱۱۳۰۰) نمابر: ۳۲۸۰۳۰۹۰، ص. پ. ۳۷۱۸۵-۳۱۵۱
تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، کوی اُسکو، پلاک ۴، تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰
www.rihu.ac.ir info@rihu.ac.ir
فروشگاه اینترنتی: https://shop.rihu.ac.ir
مرکز پخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه همکف، پلاک ۲۷، تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۲۶۳۵-۶

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و هدایت پدیده‌های انسانی در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر است و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیت‌های عینی، فرهنگ و ارزش‌های اصیل جوامع شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارایی این‌گونه پژوهش‌ها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت‌های جامعه از یک‌سو و اسلام به‌عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این‌رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسائل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی رحمته‌الله، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری «دفتر همکاری حوزه و دانشگاه» را در سال ۱۳۶۱ فراهم کرد و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت استادان حوزه و دانشگاه، این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد، زمینه را برای گسترش فعالیت‌های آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و در سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقا یافت.

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جامعه علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار بیش از ۸۰۰ عنوان کتاب و ۹ نشریه علمی اشاره کرد.

این اثر به عنوان منبع درسی برای دانشجویان مقاطع تحصیلات تکمیلی در رشته «روابط بین الملل و مسائل سیاسی جهان اسلام» تألیف شده است.

از استادان و صاحب نظران ارجمند تقاضا می شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی یاری دهند.

در پایان پژوهشگاه لازم می داند از تلاش های مؤلفان محترم اثر، دکتر محمدرضا دهشیری، دکتر محمدرضا قاندي و دکتر میثم کیانی زاده، و نیز از ارزیابان محترم، دکتر محمد شجاعیان و دکتر حسین شریفی سپاسگزاری کند.

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱
مقدمه.....	۳

فصل اول: دین و روابط بین الملل

مقدمه.....	۷
۱-۱. دین و تئوری‌های روابط بین الملل.....	۸
۱-۱-۱. واقع‌گرایی.....	۹
۱-۱-۲. لیبرالیسم.....	۱۳
۱-۱-۳. سازه‌انگاری.....	۱۸
۲-۱. دلایل غفلت از نقش دین در روابط بین الملل.....	۲۲
۲-۱-۱. پیدایش نظام وستفاليا.....	۲۳
۲-۱-۲. سلطه سکولاریسم.....	۲۷
۲-۱-۳. جنگ جهانی اول و دوم و جنگ سرد.....	۳۱
۲-۱-۴. ماهیت غربی نظریه‌های روابط بین الملل.....	۳۳
۳-۱. مؤلفه‌های تأثیرگذار دین در روابط بین الملل.....	۳۵
۱. مشروعیت.....	۳۵
۲. جهان‌بینی‌های دینی.....	۳۶
۳. منازعات مذهبی و موضوعات بین‌المللی.....	۳۶
۴. موضوعات و پدیده‌های فراملی مذهبی.....	۳۷
۴-۱. روش‌های مطالعه دین در روابط بین الملل.....	۳۷
۴-۱-۱. روش‌های فهم اندیشمندان روابط بین الملل درباره اهمیت دین.....	۳۸
۴-۱-۲. دیدگاه‌های نظریه‌پردازان درباره روش‌های مطالعه دین در روابط بین الملل.....	۳۹
۴-۱-۳. انواع روش‌های نظریه‌پردازی دینی روابط بین الملل.....	۴۱
۴-۱-۴. نقد روش‌های مطالعه دین در روابط بین الملل.....	۴۲

۴۳	۵-۱. ضرورت توجه به نقش دین در روابط بین الملل.....
۴۳	منازعات مذهبی.....
۴۵	دین به مثابه ایدئولوژی.....
۴۷	حادثه ۱۱ سپتامبر.....
۴۸	جهانی شدن.....
۴۹	مدرنیته.....
۵۲	جمع بندی.....

فصل دوم: ماهیت انقلاب اسلامی ایران و تأثیرات منطقه‌ای و بین‌المللی آن

۵۵	مقدمه.....
۵۶	۱-۲. انقلاب اسلامی و جایگاه دین.....
۶۲	۲-۲. پیامدهای بین‌المللی انقلاب اسلامی ایران.....
۶۲	نفی نظم موجود در نظام بین‌الملل.....
۶۴	صدور انقلاب.....
۶۶	سیاست خارجی مستقل و مبتنی بر دین.....
۶۸	بهره‌گیری از یک ایدئولوژی دینی-اسلامی به عنوان ایدئولوژی انقلاب.....
۶۹	تلاش برای ایجاد ساختاری نو در نظام بین‌الملل.....
۶۹	تغییر رویکرد ایران در مورد سازمان‌های بین‌الملل.....
۷۰	احیای خودباوری و خودآگاهی.....
۷۲	الگوی مردم‌سالاری دینی.....
۷۴	۳-۲. پیامدهای منطقه‌ای انقلاب اسلامی.....
۷۴	تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای.....
۷۵	گسترش سازمان‌های منطقه‌ای.....
۷۵	تغییر در مناسبات با اسرائیل.....
۷۷	احیای استعاره جهاد.....
۷۷	شکل‌گیری جنبش‌های اسلامی.....
۷۹	۴-۲. تأثیر انقلاب اسلامی بر خیزش دین در نظریه روابط بین‌الملل.....
۸۴	جمع بندی.....

فصل سوم: نقش دین در منازعات شرق و جنوب شرق آسیا

۸۷	مقدمه.....
۸۸	۱-۳. میانمار و خشونت علیه مسلمانان روهینگیا.....
۹۹	۲-۳. ریشه‌های دینی منازعه در کشمیر.....
۱۰۹	۳-۳. دولت چین و اقلیت‌های دینی.....
۱۰۹	رویکرد دولت چین به مسیحیان.....

۱۱۱	 رویکرد دولت چین به مسلمانان
۱۱۹	 جمع‌بندی

فصل چهارم: جایگاه تمدن نوین اسلامی در نظم جهانی

۱۲۱	 مقدمه
۱۲۲	 ۱-۴. تمدن و تمدن اسلامی: تعاریف و مفاهیم
۱۲۷	 ۲-۴. مبانی تمدن نوین اسلامی
۱۲۷	 خردباوری
۱۲۸	 تمدن‌اندیشی
۱۲۹	 اهمیت و ضرورت آزاداندیشی
۱۳۰	 نظام‌سازی
۱۳۱	 اخلاق‌مداری
۱۳۲	 غرب‌پژوهی
۱۳۳	 ۳-۴. پیامدهای تمدن نوین اسلامی
۱۳۳	 خودباوری
۱۳۴	 مدیریت پویا و کارآمد
۱۳۵	 امت‌گرایی
۱۳۷	 صلح‌سازی
۱۳۸	 ۴-۴. موانع فراروی تمدن نوین اسلامی
۱۳۸	 الف) تفرقه درون‌تمدنی
۱۳۸	 ب) درک نامتوازن از دین
۱۴۰	 ج) تهاجم تمدنی غرب
۱۴۰	 د) نظام‌های آموزشی متعارض و شناختی
۱۴۱	 ۵-۴. نظریه دینی تمدن نوین اسلامی در روابط بین‌الملل
۱۴۴	 جمع‌بندی

فصل پنجم: بنیادگرایی سلفی و چالش مؤلفه‌های سکولاریسم در روابط بین‌الملل

۱۴۷	 مقدمه
۱۴۸	 ۱-۵. الهیات سیاسی بنیادگرایی سلفی
۱۵۱	 ۲-۵. الگوی حکومت
۱۵۲	 ۳-۵. امنیت
۱۵۴	 ۴-۵. حاکمیت دولت-ملت‌ها
۱۵۷	 ۵-۵. هویت
۱۵۹	 ۶-۵. زور و خشونت
۱۶۱	 ۷-۵. هنجارها

۱۶۴	 ۸-۵. نظم بین الملل
۱۶۶	 جمع بندی

فصل ششم: نظریه جهان شمولی نسبی دین و روابط بین الملل

۱۶۹	 مقدمه
۱۷۰	 دلایل و زمینه های نظریه جهان شمولی نسبی دین در روابط بین الملل
۱۷۴	 جهان شمولی نسبی دین و مفهوم حاکمیت
۱۷۶	 جهان شمولی نسبی دین و مفهوم دولت
۱۷۸	 جهان شمولی نسبی دین و مفهوم قدرت
۱۸۰	 جهان شمولی نسبی دین و مفهوم امنیت
۱۸۲	 جهان شمولی نسبی دین و مفهوم سود
۱۸۴	 جهان شمولی نسبی دین و مفهوم منافع ملی
۱۸۵	 جهان شمولی نسبی دین و مفهوم نظم
۱۸۸	 جهان شمولی نسبی دین و مفهوم ارزش ها
۱۹۱	 منابع
۱۹۱	 فارسی
۱۹۸	 لاتین

پیشگفتار

تا پیش از نظم وستفالیایی مبتنی بر نقش آفرینی دولت-ملت‌ها، دین نقشی محوری در تحولات جهانی داشت؛ اما با امضای معاهده وستفalia، سلطه سکولاریسم و مدرنیته، بسط نیروهای مادی و نگرش‌های عرفی، انقلاب کپرنیکی و داروینیسم، دین از جایگاه پیشین خود کنار زده شد. در قرن بیستم هم که با ظهور رشته روابط بین‌الملل همراه بود، جنگ‌های جهانی اول و دوم و قدرت‌نمایی ایدئولوژی‌های ماتریالیستی لیبرالیسم، مارکسیسم و فاشیسم، منجر به حاشیه‌رانی بیش‌ازپیش دین در روابط بین‌الملل گردید.

نظریه‌های روابط بین‌الملل هم از دگرگونی‌ها برکنار نمانده و با پیشینه‌ای سکولار، آب‌سخور سنت روشنفکری و مدرنیته شده‌اند. واقع‌گرایی، لیبرالیسم، سازه‌انگاری و دیگر نظریه‌ها که در پاسخ به بحران‌هایی مانند جنگ جهانی اول و دوم، جنگ سرد، فروپاشی بلوک شرق و بحران‌های اقتصادی مطرح شده‌اند، با اخذ مؤلفه‌هایی مانند حاکمیت، امنیت، قدرت، دولت-ملت، هویت، هنجارها، نهادها، نظم، سود و ارزش‌ها، رشته روابط بین‌الملل را بر مبنای گزاره‌هایی سکولار و دنیوی صورت‌بندی کردند. این نظریه‌ها معتقدند که دین و آموزه‌های مذهبی جایگاهی در تحولات جهانی ندارند و بعد از معاهده وستفalia و کاهش قدرت کلیسا، دین در حاشیه قرار گرفته است.

اما از اواخر قرن بیستم و با وقوع تحولاتی مانند انقلاب اسلامی ایران، رشد تحرکات گروه‌های اسلامی و دینی، منازعات مذهبی، حملات ۱۱ سپتامبر و تشدید اسلام‌گرایی افراطی، نگاه اندیشمندان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل به مقوله دین متمرکز شد؛ ازاین‌رو دین توانست از اوایل هزاره جدید در نظریه‌های روابط بین‌الملل خیزشی سترگ داشته باشد؛ به این معنا که

جهان‌شمولی نسبی دین در عصر ارتباطات، زمینه تغییر در مفاهیم نظریه‌های روابط بین‌الملل را ایجاد کرده است و می‌تواند به‌طور توأمان به همگرایی-واگرایی، نظم-بی‌نظمی، صلح-جنگ، خاص‌گرایی-عام‌گرایی و قطعیت-عدم قطعیت در جهانی پارادوکسیکال منجر شود و امکان اجماع و انقطاع را در میان کنش‌های متوازن و نامتوازن، و متقارن و نامتقارن فراهم کند. شایان ذکر است این پژوهش محصول کار جمعی و تلاش اشخاص حقیقی و حقوقی است که شرایط را برای تهیه اثر حاضر فراهم آوردند و بدون لطف و مساعدت آن‌ها، انجام آن ممکن نبود. لذا شایسته است که از همه دست‌اندرکاران بنیاد علم ایران (صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران) که ما را در انجام این پژوهش یاری کردند، تشکر و قدردانی شود. همچنین از راهنمایی‌ها و پیشنهادهای آقای دکتر حسین شریفی که زحمت نظارت بر این اثر را بر عهده گرفتند و با رهنمودهای خود به اصلاح آن کمک ارزنده‌ای کردند، قدردانی و سپاسگزاری می‌شود. امید است اثر حاضر مورد بهره‌برداری اساتید و دانشجویان علوم سیاسی، روابط بین‌الملل و دین‌پژوهان کشور قرار گیرد.

و من الله التوفیق و علیه التکلان

دکتر محمدرضا دهشیری

استاد علوم سیاسی دانشکده روابط بین‌الملل

مقدمه

نظریه پردازی در روابط بین الملل که بعد از جنگ جهانی اول به شکل آکادمیک و دانشگاهی صورت بندی شد، همواره در چارچوب زبان و گفتمانی غربی متکثر شده و از توجه به بسیاری مؤلفه های ملازم با شرق غافل مانده است. درواقع روابط بین الملل را رشته ای غربی می دانند که با توجه به جنگ جهانی اول و رقابت قدرت های بزرگ بسط و گسترش یافت. وقوع جنگ جهانی دوم و به دنبال آن شروع جنگ سرد، به سیطره موضوعاتی مانند قدرت نظامی، امنیت، اتحاد و قدرت سخت افزاری در حوزه نظریه پردازی در روابط بین الملل منجر شد و حوزه های نرم افزاری قدرت، مانند هویت، دین و جنبش ها در حاشیه ماند. از دهه ۱۹۸۰ به این سو که فضای امنیتی روابط بین الملل کم رنگ تر شده است، بازیگران فراملی و غیردولتی مانند شرکت های تجاری، جنبش های قومی، مذهبی و نژادی و گروه های حافظ محیط زیست توانسته اند جایگاه خود را در مناسبات بین المللی تقویت کنند و نظریه پردازان روابط بین الملل را به تجدیدنظر در تئوری های ارائه شده در دین وادار نمایند.

به طور کلی رشته روابط بین الملل در قالب سه مناظره بزرگ تبلور یافته است: اولین مناظره میان آرمان گرایی لیبرال و واقع گرایی در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ و عمدتاً با تأکید بر موضوعاتی مانند جنگ، صلح و امنیت انجام گرفت. در مناظره دوم سنت گرایان و رفتارگرایان طی دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ درباره چگونگی نظریه پردازی روابط بین الملل باهم به تقابل پرداختند و جنبه های روش شناختی، اساس این مناظره را شکل داد. مناظره سوم میان رویکردهای اثبات گرا، مانند نهادگرایی نئولیبرال و واقع گرایی ساختاری از یک سو و رهیافت های فرااثبات گرایی مانند

پساساختارگرایی، فمینیسم، سازه‌انگاری و نظریه انتقادی صورت گرفت و ابعاد معرفت و هستی‌شناسی سیاست محل توجه بود.

در همه این مناظره‌ها دین کمتر مورد توجه رهیافت‌های روابط بین‌الملل قرار گرفته و این موضوع پیامد محصور ماندن این نظریه‌ها در نگاه سکولاریزاسیون اندیشمندان این حوزه بوده است. پارادایم‌های روابط بین‌الملل، مانند واقع‌گرایی ساختاری، مجال برای تبیین نقش دین در این رشته ندادند و از توضیح بسیاری از تحولات از جمله انقلاب اسلامی ایران، بیداری اسلامی، مناقشات ادامه‌دار هند و پاکستان، تخصم اسرائیل و فلسطین، جنگ‌های داخلی در سودان، یوگسلاوی، اتیوپی، فیلیپین و سریلانکا و ظهور گروه‌های افراطی مذهبی عاجزند. جک اسنایدر در کتاب دین و نظریه روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که از سال ۱۹۴۰ الی ۲۰۰۸ تعداد کل جنگ‌های داخلی مذهبی ۴۴ جنگ بوده و ۲۴ دولت در این جنگ‌ها مشارکت داشتند و منطقه آسیا و پاسیفیک تعداد زیادی از جنگ‌های داخلی را تجربه کرده‌اند؛ اما نقش دین صرفاً در شروع یا تشدید جنگ‌ها محدود نمی‌شود و ناکامی برخی دولت‌های سکولار و ملی‌گرا، گسترش خواسته‌های توده‌ها برای مشارکت سیاسی، گرایش حکومت‌ها برای استفاده از دین در پیشبرد اهدافشان و فرامرزی شدن امنیت در ابعاد مختلف، این تصویر را نهاده‌ای نهاده است که دین از نقش مهم و بی‌بدیلی در حوزه روابط بین‌الملل برخوردار است و نمی‌توان در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل به این مؤلفه بی‌توجه بود. به‌طور کلی جنبش‌های دینی از این قابلیت برخوردارند که با استفاده از دین به بسیج افراد دست بزنند و حال این مؤلفه می‌تواند هم به مشروعیت‌بخشی اهداف سیاسی دولت‌ها کمک کند و هم حقانیت و نهاده‌ای بودن ساختار آن‌ها را به مخاطره اندازد.

هدف از انجام این پژوهش، شناخت نقش دین در تحولات منطقه‌ای و جهانی و لزوم انجام ساختار شکنی در روابط بین‌الملل است. بدون تردید، واژه «دین» در ردیف آن دسته از مفاهیمی قرار دارد که همواره در میدان آرا و نظریات گوناگون صاحب‌نظران قرار داشته است (مصباح یزدی، ۱۳۶۵: ۲۸)؛ واژه «دین» در لغت به معانی گوناگون از جمله جزا، اطاعت، قهر، غلبه، عادت، انقیاد، خضوع، پیروی و مانند آن‌ها آمده است. در قرآن کریم نیز آیاتی وجود دارد که از آن‌ها معنای جزا، شریعت و قانون، طاعت و بندگی استنباط می‌شود (علیزاده، ۱۳۷۱: ۶۶، ۷۰ و ۷۲).

رابرت ا. هیوم در کتاب ادیان زنده جهان تعبیر زیبا و دقیقی دارد. او می‌گوید:

«دین به اندازه‌ای ساده است که هر بچه عاقل و بالغ و یا آدم بزرگ می‌تواند یک تجربه دینی

حقیقی داشته باشد و به اندازه‌ای جامع و پیچیده است که برای فهم کامل و بهره‌گیری تام از آن نیازمند تجزیه و تحلیل می‌باشد». (هیوم، ۱۳۷۲: ۱۸).

علامه شعرانی رحمته الله در کتاب نثر طوبی در ذیل واژه «دین» می‌گوید: «دین به نظر ما خود مقصود ذاتی است از خلق انسان؛ در نزد گروهی هم، دین فقط برای دنیاست. جماعتی دیگر گویند دین دو مقصود دارد: هم نظم دنیا و هم سعادت آخرت؛ ما گوئیم دنیا آن قدر ارزش ندارد که انبیا و اولیا و بزرگان برای نظم آن این همه رنج ببرند و خدای تعالی فرموده است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (سوره ذاریات/ آیه ۵۶) و اگر گویی احکام معاملات و سیاسات همه برای نظم دنیاست، گوئیم تا آن حد که مردم آسوده باشند و به آخرت پردازند و اصل دنیا برای آخرت است».

شاید جامع‌ترین تعریف از دین که برخاسته از قرآن است، تعریفی باشد که علامه حسن‌زاده آملی در رساله‌ای با نام «علم و دین» نموده‌اند: «دین عبارت از برنامه حقیقی و دستور واقعی نگاه‌دار حد انسان و تحصیل سعادت ابدی آن است و همه آداب و متون آن محض علم و عین صواب است. لاجرم تدوین و تنظیم این چنین برنامه از کسی جز آفریدگار انسان ساخته نیست؛ یعنی آن دست و قلمی که کتاب تکوینی نظام هستی عالم و آدم را بدین زیبایی نگاشته است که زیباتر از آن تصورشدنی نیست و هر یک از کلمات وجودی آن‌ها را دین و آیینی داده است که به قدر یک میکرون اعوجاج و اختلاف و نارسائی و ناروایی در آن‌ها راه ندارد، همان قلم برای جمیع شئون این صنع عظیمش به نام انسان دستوری که محض حکمت است، نهاده است تا این دستور در متن آن چنان صنع پیاده شود و او را به هدف نهایی و کمال غایی او برساند».

درباره نقش دین در روابط بین‌الملل، چند اثر تألیف شده است و در اینجا به سه اثر مهم اشاره می‌شود:

جک استایدر از تئوری پردازان مشهور روابط بین‌الملل، کتابی با عنوان خیزش دین در روابط بین‌الملل تألیف کرده است. این کتاب شامل هشت فصل است. در فصل اول، دیدگاه نظریه‌های روابط بین‌الملل مانند واقع‌گرایی، لیبرالیسم و سازه‌انگاری درباره دین و جایگاه آن در روابط بین‌الملل تشریح شده است. در فصل دوم به دلایل ظهور و افول دین در روابط بین‌الملل اشاره شده است. فصل سوم با عنوان «سکولاریسم و روابط بین‌الملل» به مباحثی مانند «کانت طلایه‌دار سکولاریسم» و «سیاست بین‌الملل لائسیسم» اختصاص دارد. فصل چهارم با عنوان «بیداری بزرگ دیگر؟» بازخیزش دین در روابط بین‌الملل را تجزیه می‌کند. فصل پنجم

با عنوان «دین، عقلانیت و خشونت» مباحثی مانند نقش دین در جنگ‌های داخلی، نقش مذاهب خاص در جنگ‌های داخلی، عقیده، عقلانیت و بازدارندگی و دین، چانه‌زنی و جنگ: چهار مانع را مطرح می‌کند. در فصل ششم با عنوان «دین و روابط بین‌الملل» مباحثی مانند عدم ضرورت خیزش دین، چالش‌های ناشی از دین، مادی‌گرایی، دولت-محوری، سکولاریسم و جدایی دین و سیاست و سکولاریسم و تقلیل تحلیلی دین را مطرح می‌کند. فصل هفتم به موضوعاتی مانند مذهب در شرق آسیا، عدم خصوصی کردن مذهب، عدم سکولاریزاسیون سیاست، مشروعیت، وحدت ملی و پیامدهای داخلی و منطقه‌ای می‌پردازد و فصل هشتم به نتیجه‌گیری اختصاص دارد.

تمایز این کتاب با کتاب اسنایدر: درحالی‌که اسنایدر موضوع دین و روابط بین‌الملل را از منظر کلی بررسی می‌کند، این کتاب عمدتاً دین و روابط بین‌الملل را از دریچه دین اسلام تشریح و تحلیل می‌کند. به‌علاوه در این کتاب به موضوعاتی مانند تأثیر انقلاب اسلامی، بنیادگرایی و نظریه جهان‌شمولی نسبی دین پرداخته شده است؛ درحالی‌که کتاب اسنایدر بر حوزه‌های دیگر به‌ویژه سکولاریسم و دین و مباحث نظری تمرکز کرده است.

کتاب اسلام و روابط بین‌الملل (چارچوب‌های نظری موضوعی و تحلیلی)، تألیف جمعی از نویسندگان است. این کتاب شامل چهارده فصل است و با تکیه بر منابع اسلامی، تلاش بر آن است که ضمن نقد روابط بین‌الملل از منظر اسلامی، نگاه اسلام به روابط بین‌الملل نیز تبیین شود. بدین منظور در این کتاب ابعاد نظری، یعنی مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی اسلام در نگاه به روابط بین‌الملل و هم‌چنین موضوعات مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی امنیتی روابط بین‌الملل از نگاه اسلام بررسی می‌شود.

نوآوری کتاب خیزش دین در روابط بین‌الملل نسبت به کتاب اسلام و روابط بین‌الملل: کتاب خیزش دین در روابط بین‌الملل به جایگاه دین به‌طور عام در نظریه‌های روابط بین‌الملل می‌پردازد، نقش دین در تحولات نظام بین‌الملل از دوران باستان تا اوایل قرن بیست و یکم را بررسی می‌کند. نکته سوم آنکه موضوعاتی مانند نقش دین در منازعات در کشمیر، روهینگیا، محدودیت علیه اقلیت‌های دینی در چین و نقش موضوع تمدن نوین اسلامی در خیزش دین در روابط بین‌الملل را تجزیه و تحلیل می‌کند. به‌علاوه این کتاب در فصل آخر با طرح موضوع جهان‌شمول‌گرایی نسبی در روابط بین‌الملل، نظریه جدیدی در این حوزه مطرح می‌کند و از این منظر با آثار پیشین به‌کلی متفاوت است.

فصل اول

دین و روابط بین‌الملل

مقدمه

دین پدیده‌ای دیرپاست و بشر همواره دارای مناسک و مراسم دینی منحصر به فردی بوده است. مطالعه باستان‌شناسان نشان می‌دهد که قبایل نخستین در زمان‌های مشخص به دعاها و نیایش‌هایی مشغول بودند و از ابزارهایی برای عبادت و دعا بهره می‌بردند. این عادت در طول عمر بشر همواره همراه انسان بوده و گرایش به ادیان زمینی و آسمانی جزء جدانشدنی عادت‌ها، احساسات و زندگی بشر بوده است. این گرایش در نهاد انسان چنان قوی بوده است که پیروی از آیین‌ها و مذاهب، مسیر زندگی انسان‌ها را تعیین کرده و بسیاری از ابنای بشر زمانه و روزگار خود را بر مدار دین و دین‌پرستی تنظیم کرده‌اند. دین که در حوزه‌های فردی و اجتماعی مختلف زندگی انسان‌ها مانند اقتصاد، فرهنگ و سیاست حضوری بس تأثیرگذار و فربه داشته است، کوتاه‌زمانی است که نگاه متخصصان و اندیشمندان روابط بین‌الملل را به خود جلب کرده است و منازعات مذهبی، ایدئولوژی‌ها و کلام مذهبی رهبران سیاسی، این اندیشمندان را وادار کرده است که درباره لزوم یا عدم لزوم مطالعه دین در روابط بین‌الملل بازاندیشی کنند و گاه به نقد گزاره‌های مکاتب روابط بین‌الملل هم منجر شده است. به‌علاوه چنین تحولی، این پرسش‌ها را پیش روی نظریه‌پردازان قرار داده است که دین چه جایگاهی در مطالعات روابط بین‌الملل دارد؟ دلایل غفلت از نقش دین در روابط بین‌الملل چیست و نظریه‌پردازان و مکاتب اصلی روابط بین‌الملل چه نگرشی به دین و مذهب دارند؟ اصولاً آیا نیازی به بررسی دین در مطالعات روابط بین‌الملل هست؟ و اگر پاسخ به این پرسش مثبت باشد، پرسش‌های دیگری به ذهن متبادر می‌شود؛ ازجمله اینکه چه عوامل و رویدادهایی به خیزش دین در روابط بین‌الملل منجر شده است؟

۱-۱. دین و تئوری‌های روابط بین‌الملل

روابط بین‌الملل، رشته‌ای نوپا و عمر آن در قیاس با علوم سیاسی کوتاه است. اساساً بعد از جنگ جهانی اول بود که دیدگاه آرمان‌گرایان لیبرال در حوزه روابط بین‌الملل مطرح شد و تسلط یافت. آرمان‌گرایان لیبرال که تحت اندیشه ایمانوئل کانت هستند، بر اصولی مانند امنیت دسته‌جمعی، نگاه خوش‌بینانه به سرشت انسان، صلح جهانی، ماهیت غیردموکراتیک سیاست بین‌المللی تأکید کردند. ایده آرمان‌گرایان لیبرال که به وسیله وودرو ویلسون در تأسیس جامعه ملل و دوران بعد از جنگ جهانی اول دنبال شد، نتوانست امنیت جهانی را تأمین کند و با تولد رایش سوم و حمله آلمان به کشورهای همسایه، جنگ جهانی دوم آغاز شد و فجایعی باورنکردنی رخ داد و در نتیجه ایده‌های آرمان‌گرایان لیبرال با ناکامی روبه‌رو شد. در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، واقع‌گرایانی مانند هانس مورگنتا و ای. اچ. کار با وام‌گیری از اندیشه‌های توسیدید، تامس هابز و ماکیاولی ایده‌هایی نو را در مطالعات روابط بین‌الملل مطرح کردند. آن‌ها برخلاف لیبرال، نگاهی بدبینانه به سرشت انسان دارند، دولت را بازیگر اصلی در صحنه روابط بین‌الملل می‌دانند، اعتنایی به بازیگران خرد و غیردولتی ندارند، به امنیت و مقوله‌های سخت‌افزاری بقای دولت‌ها تأکید وافر دارند و سیاست داخلی را از سیاست خارجی تفکیک کرده و اصل خودیاری و منافع ملی را راهنمای عملکرد دولت‌ها می‌دانند. نئورئالیسم یا رئالیسم ساختاری کنث والتز هم با تأکید بر اصل آنارشی و خودیاری، ساختار نظام بین‌الملل را در تعیین‌کنندگی رفتار دولت‌ها مهم تلقی می‌کند. نظریه‌های مارکسیستی در روابط بین‌الملل، مانند نظریه انتقادی با نقد نظریه‌های سنتی رئالیسم و لیبرالیسم، بی‌طرفی آن‌ها را رد می‌کند و علم رها از ارزش را نمی‌پذیرد. بازگشت به «اخلاق هنجاری» در روابط بین‌الملل از خصوصیات اصلی نظریه انتقادی محسوب می‌شود و کاهش نابرابری‌های جهانی، برقراری عدالت بین‌المللی، احترام به تنوع، تکرر و تفاوت‌ها از نکات مورد توجه نظریه‌پردازان انتقادی در امکانات تحول بین‌المللی است (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۳۵). دیگر نظریه‌های روابط بین‌الملل، مانند سازه‌انگاری که بعد از ناکامی دو نظریه نهادگرایی نئولیبرال و رئالیسم ساختاری در پیش‌بینی پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق مطرح شد، بر نقش هویت و هنجارها در عملکرد دولت‌ها تأکید دارند و آنارشی را چیزی می‌دانند که دولت‌ها آن را ایجاد می‌کنند، نقش بازیگران غیردولتی و فراملی را در تحولات بین‌الملل فربه می‌نمایند و از اهمیت جایگاه فرهنگ

و ادراکات بین‌الذهانی در این حوزه دفاع می‌کنند. با مروری کلی بر نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل، این سؤال مطرح می‌شود که دین و مذهب چه جایگاهی در نزد نظریه‌پردازان این رشته دارد؟ برای پاسخ به این پرسش، سه نظریه لیبرالیسم (در اشکال مختلف آن: آرمان‌گرایی، نهادگرایی نئولیبرال)، واقع‌گرایی (واقع‌گرایی سنتی و نواقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری) و سازه‌انگاری بررسی خواهد شد.

۱-۱-۱. واقع‌گرایی

واقع‌گرایی کلاسیک در روابط بین‌الملل که با نام مورگنتا، ای. اچ. کار و «رینهولد نیبور»^۱ شناخته می‌شود، دولت را بازیگر اصلی در روابط بین‌الملل تفسیر می‌کند و به دیگر بازیگران فراملی و غیردولتی اعتنایی ندارد. این گزاره مؤید بی‌اعتنایی به دین و جنبش‌های مذهبی هم هست؛ زیرا از دید نواقع‌گرایان، این جنبش‌ها در مقابل ساختار نظام بین‌الملل، توانی برای تاثیرگذاری بر تحولات و روابط میان دولت‌ها ندارند. واقع‌گرایی شاید بر قدرت به‌عنوان نیروی هدایت‌گر در روابط بین‌دولت‌ها تمرکز دارد و آن را تأثیرگذارترین پارادایم روابط بین‌الملل می‌داند. این رویکرد عمل‌گرا، عوامل غیرمحسوس مانند مذهب را در تقابل با عوامل عینی مانند قلمرو، مردم، قدرت اقتصادی و قدرت نظامی کنار می‌گذارد. این روش همچنین دولت‌ها را در یک جعبه سیاه قرار می‌دهد و سیاست داخلی آن‌ها را نادیده می‌گیرد (فاکس و سندلر، ۱۳۸۹: ۳۲-۳۳). واقع‌گرایان، دین را متغیری ریاکارانه، حاشیه‌ای و نامرتب با سیاست می‌پندارند. از دیدگاه آن‌ها همه واحدها، چه سکولار و چه مذهبی، اگر قرار است در سیاست بین‌الملل نقش مؤثری ایفا کنند، باید به روش یکسانی عمل نمایند. چنین رویکرد مبتنی بر بی‌اعتنایی، پذیرفتنی نیست. دین در وهله اول می‌تواند نقش مهمی در تعیین اصل نظم‌دهنده نظام بین‌الملل ایفا کند و سپس در نظامی تکوین‌یافته، دین می‌تواند بر واحدها تأثیر چشمگیری داشته باشد. دین اغلب کارت برنده‌ای برای کسب مشروعیت اجتماعی است. اینکه چگونه این کارت‌های برنده بُر بخورند و بازی شوند تا اندازه زیادی ماهیت نظام بین‌الملل را شکل می‌دهد (اسنایدر، ۱۳۹۳: ۲۳).

با وجود بی‌اعتنایی واقع‌گرایان کلاسیک به نقش دین، یکی از گزاره‌های این مکتب می‌تواند راه ورود این متغیر در روابط بین‌الملل را هموار کند؛ به این معنا که رئالیسم کلاسیک بر ماهیت

1. Reinhold Niebuhr

انسان به‌عنوان متغیری مستقل و هدایت‌کننده رفتار او تأکید دارد. از دید آن‌ها، انسان‌ها برحسب طبیعت و ماهیت وجودیشان به‌دنبال بقا هستند. از آنجاکه رئالیست‌های کلاسیک سطح تحلیلشان را از سرشت انسان شروع می‌کنند و سرانجام با سیستم به پایان می‌رسانند، هر تحلیل سطح میانه (جنبه‌های پیونددهنده ماهیت انسان با پدیده جامعه) نیز امکان‌پذیر است؛ ازاین‌رو کسانی که بخواهند دین را در چارچوب نظریه رئالیسم تحلیل کنند، می‌توانند از تحلیل سطح میانه استفاده کنند؛ برای مثال نیبور که دیدگاه تئوریک او مبتنی بر درک «آگوستینین»^۱ از سیاست است، معتقد است که «هر فرد یا گروهی، آرزوهای بزرگی دارد که در غریزه بقا ریشه دارد؛ ولی از آن فراتر می‌رود». نیبور جامعه را در حالت جنگ دائمی می‌بیند و گرچه محدودیت‌های اخلاقی را تجویز می‌کند، باوجوداین نیبور می‌پذیرد که جامعه آن‌طور که باید و شاید نمی‌تواند همه را در کنترل خود درآورد و مذهبی‌ترین افراد هم با ایمان به بقا به زندگی‌شان ادامه می‌دهند (Sandel & James, 2010:8). اخیراً هم «جرویس»^۲ به این موضوع اشاره کرده است که واقع‌گرایی بر رابطه متقابل هویت و منازعه تأکید می‌کند و روان‌شناسان اجتماعی درباره مواجهه دیگران با یکدیگر و شروع درگیری‌ها به‌مدت طولانی دچار ادراکات و برداشت‌های غلط بوده‌اند. ازاین‌منظر دین به‌عنوان متغیر مستقل نقش مهمی در منازعات قومی داشته است. در تحلیل واقع‌گرایی کلاسیک، با وجود حفظ گزاره عقلانیت، دین می‌تواند به‌عنوان ابزار و متغیر مداخله‌گر بررسی شود. به‌علاوه در چارچوب فرضیه ماهیت انسان و درگیری‌های آن‌ها با یکدیگر می‌توان جایگاهی برای دین قائل شد (Sandel & James, 2010:9). نواقعی‌گرایی میانه خوبی با دین ندارد و روی خوشی به این متغیر در روابط بین‌الملل نشان نمی‌دهد. طبق نظر نواقعی‌گرایان، دولت‌ها در چارچوب نظام آنارشیک به‌دنبال بقا هستند و متغیرهای سطح سیستمی مانند توزیع توانایی‌ها مهم است. به‌علاوه دولت‌ها به‌دنبال اهداف نسبی و منافع خویش هستند. نکته دیگر اینکه نواقعی‌گرایی مفهوم «ترس» را با «تجاوزگری انسان» در رئالیسم کلاسیک جایگزین می‌کند؛ ولی این ترس در سطح فردی استفاده نمی‌شود و به ترس دولت‌ها از یکدیگر اشاره دارد؛ بنابراین نمی‌توان از این گزاره نواقعی‌گرایی، جایگاه دین در روابط بین‌الملل را استخراج کرد. به‌علاوه نواقعی‌گرایی با طرح این موضوع که عقلانیت راهنمای رفتار

1. Augustinian

2. Jervis

دولت‌هاست، همه رفتار این بازیگر را به یک متغیر تقلیل می‌دهند و از شناخت دیگر جنبه‌هایی که بر رفتار دولت‌ها تأثیر می‌گذارد، غافل است بدیهی است که رفتار دولت یوگسلاوی در منازعات قومی و مذهبی در بالکان، نه در چارچوب آنارشی بین‌المللی بود و نه عقلانیت عملکرد این دولت را تعیین کرد. نوواقع‌گرایان با حذف متغیرهایی مانند دین بر انگیزه‌های روان‌شناختی، هنجاری، نژادی و قوم‌گرایی خط بطلان می‌کشند و تحلیلشان را در چارچوب ساختار آنارشیک بین‌الملل مطرح می‌کنند (Sandel, James, 2010:12). با این حال اندیشمندانی مانند «پوزن»^۱ از مفهوم نئورئالیستی «معمای امنیتی»^۲ برای تحلیل منازعات قومی {مذهبی} استفاده کرده‌اند. طبق نظر پوزن، معمای امنیتی در درون کشورهایی که شرایط مشابهی دارند، می‌تواند به اضمحلال دولت‌های چندقومیتی و آنارشی منجر شود. این بی‌نظمی گروه‌های مختلف در درون، کشورها را وادار می‌کند که برای تأمین امنیتشان رأساً وارد عمل شوند. در اینجا است که اگر کسی بخواهد تحرکات و رقابت گروه‌های مذهبی را به‌درستی تحلیل کند، واژگان مدنظر پوزن انتخاب ایدئالی است. به همین سیاق «کافمن»^۳ هم بر احتمال چنین بی‌نظمی در شرایط خاص، مانند فقط نظارت مؤثر بر مردم از سوی دولت و وجود گروه‌های قدرتمند قومی با گرایش‌های استقلال‌طلبانه را می‌پذیرد. خلاصه، حتی اگر نوواقع‌گرایی نمی‌تواند قومیت یا دین را در چارچوب اصلی تحلیل قرار دهد، مفاهیمی مانند معمای امنیتی، موازنه و قطبی‌سازی برای تحلیل منازعاتی با سویه‌های هویتی کاربرد دارد (Sandel, James, 2010:13). از سوی دیگر مبانی نظری رویکرد واقع‌گرایانه به سیاست بین‌الملل موجب شده است تا این رویکرد بیشترین تعارض و اصطکاک نظری را با رهیافت دینی روابط بین‌الملل داشته باشد. به‌طور خاص به سبب اصول متمایز در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، این رویکرد نگرشی متفاوت به موضوعات سیاست جهانی دارد. تأکید این رویکرد بر ضرورت کاربست هستی‌شناسی مادی‌گرا و نیز اصالت حس و تجربه در ابعاد معرفت‌شناسی و روش‌شناسی خود، راه را برای ورود مفاهیمی چون انگاره‌ها، هویت و هنجار در تبیین پدیده‌ها و موضوعات سیاست جهانی می‌بندد و الگویی متفاوت از بازیگر، منطق اقدام و سطح تحلیل را

1. Posen

2. security dilemma

3. Kaufman

ارائه می‌نماید. یکی دیگر از وجوه تعارض دین و نظریه واقع‌گرایی آن است که این نظریات صرفاً بر توانایی‌های مادی و تعامل راهبردی تمرکز می‌کنند که بنا به نظر هورد، این دیدگاه از همان ابتدا این امکان را حذف می‌کند که دین می‌تواند نیروی سازمان‌دهنده عمده‌ای در نظام بین‌الملل باشد (Hard, 2008:1). لذا اهمیت نسبی نیروهای مادی و غیرمادی در سیاست بین‌الملل، یکی از برجسته‌ترین نقاط تمایز مناظره‌های عمده روابط بین‌الملل از یکدیگر را شکل می‌بخشد. در این بین واقع‌گرایان چنین استدلال می‌کنند که در تعیین نوع ارتباط دولت‌ها با یکدیگر، اهمیت قدرت نسبی و به‌طور ویژه قدرت نظامی بسیار بیشتر از گرایش‌های ایدئولوژیک است؛ لذا استدلال و برهان درباره اهمیت دین در سیاست بین‌الملل سریعاً به الگویی برای نشان دادن اهمیت نیروهای فرهنگی در مقابل نیروهای مادی تبدیل می‌شود. چنان‌که این امر دو پیامد عمده دارد: نخست ارزیابی اهمیت نیروهای پیچیده اجتماعی-فرهنگی، از جمله نیروهای مذهبی را مشکل می‌کند؛ دوم سازمان‌دهی این مناظره بر اساس عوامل مادی در مقابل عوامل فرهنگی، توجه ما را از مجموعه دیگری از سؤال‌ها درباره اهمیت نسبی اشکال اجتماعی و محتوای فرهنگی پدیده‌ها منحرف می‌کند. در واقع اکثر نیروهایی که نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل آن‌ها را عوامل مادی تعریف می‌کنند، تجلی وضعیت ارتباطی و اجتماعی هستند (اسنایدر، ۱۳۹۳: ۲۲۱-۲۲۰)؛ درحالی‌که رویکرد دینی روابط بین‌الملل ضمن شناسایی منابع مادی قدرت، بر منابع و وجوه غیرمادی قدرت نیز تأکید دارد و بر این باور است که در سازمان‌دهی نیروها در عرصه سیاست جهانی، دین از ظرفیت بالایی برخوردار است (محمودی کیا و دهشیری، ۱۳۹۸: ۸۴). یکی دیگر از وجوه تمایز نظریه واقع‌گرایی از رویکرد دینی روابط بین‌الملل تمایز در الگوی بازیگر است. از نظر واقع‌گرایان، دولت اصلی‌ترین بازیگر نظام بین‌الملل و حاکمیت و ویژگی متمایزکننده آن است و این معنا به‌طور تفکیک‌ناپذیری به استفاده از قدرت ربط می‌یابد. بر همین اساس نخستین اقدام دولت سامان‌دهی قدرت از لحاظ داخلی و دومین اقدام، گردآوری قدرت در عرصه بین‌الملل است. لذا تمرکز رئالیسم بر قدرت دولت‌ها آن‌ها را به این دیدگاه رهنمون می‌سازد که دولت‌ها تنها بازیگرانی هستند که در واقع «به حساب» می‌آیند؛ زیرا سازمان‌های بین‌المللی و گروه‌های مذهبی به وجود می‌آیند و از بین می‌روند؛ اما دولت، تنها مشخصه دائمی در دورنمای سیاست جهانی مدرن است (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۸: ۳۳۹-۳۴۳). یکی از تنش‌های دین با

واقع‌گرایی در ماهیت فراملی دین نهفته است. گرچه برخی ادیان در چارچوب مرزهای دولت-ملت قرار می‌گیرند، اکثر آن‌ها چنین ماهیتی ندارند. تنش دیگر بین منطق تقدس و منطق سیاست قدرت است. نکسون نشان می‌دهد که این دو منطق اغلب در هسته مرکزی دولت (مرکز سازمان‌دهی اقدام جمعی) نفوذ می‌کنند؛ هسته‌ای که از طریق آن فعالیت بازیگران فراملی و فروملی در سیاست جهانی عملی می‌شود. در حوزه فلسفی، سنت واقع‌گرایانه مسیحی دیرینه‌ای از زمان آگوستین گرفته تا لوتر و سرانجام رینهولد نیبور وجود دارد که منطق‌های دوگانه حوزه آسمانی و قدرت دنیوی را شناسایی می‌کند: شهر خدا و شهر انسان، دو پادشاهی، انسان اخلاقی و جامعه غیراخلاقی. در سطح سیاسی، اصل واقع‌گرایانه صلح آگسبورگ مبنی بر «مذهب شاه، مذهب همان سرزمین» قبل از معاهده وستفاليا، قاعده‌ای برای طبقه‌بندی کردن دقیق دولت‌ها در میان مذهب فراملی فراهم کرد. باوجوداین هیچ‌یک از این قواعد در کنار گذاشتن دین از حوزه سیاسی، مصون نگه داشتن سیاست از تأثیر ادیان فراملی یا تحت کنترل درآوردن یک اقتدار به‌وسیله اقتدار دیگری موفق نبوده‌اند. همان‌طور که نیکسون استدلال می‌کند ما به نظریه‌ای نیاز داریم که نفوذ متقابل این دو حوزه و تعامل آن‌ها را درک کند (اسنایدر، ۱۳۹۳: ۳۰۹-۳۱۰).

۱-۲-۱. لیبرالیسم

لیبرالیسم و خلف آن نئولیبرالیسم یکی از دو رویکرد غالب در نظریه روابط بین‌الملل است. تئوری نئولیبرالیسم که با نام توماس کوهن و جوزف نای شناخته می‌شود، بزرگ‌ترین چالش برای واقع‌گرایی در سنت روابط بین‌الملل بوده است. این تئوری گرچه در پذیرش مفهوم آنارشی و دولت به‌عنوان بازیگر اصلی با واقع‌گرایی هم‌نظر است، اما بر اهمیت بازیگران غیردولتی، نهادهای بین‌المللی، سود مطلق، همکاری و تعاون و نقش سازنده ارتباطات بین‌المللی میان دولت‌ها هم تأکید می‌کند. برخی نظریه‌پردازان معتقدند که نئولیبرالیسم به اهمیت جایگاه دین بی‌اعتناست؛ چنان‌که فاکس و ساندر معتقدند: «نئولیبرال‌ها نیز قائل به نقشی مستقل برای دین در عرصه روابط بین‌المللی نبودند و صرفاً بر نقش هنجارها در بهبود نظم بین‌الملل تأکید و از نقش ساختارهای بین‌المللی دفاع می‌کنند (فاکس و سندلر، ۱۳۸۹: ۶۶). دلیل اینکه برخی دانشمندان لیبرال روابط بین‌الملل، نقش دین را کم‌اهمیت دانسته‌اند، این است که آن‌ها به‌طور

ضمنی نظریه نوسازی لیبرال درباره توسعه سیاسی را می‌پذیرند؛ یعنی نوسازی تاریخی، روندی خطی است که در آن اشکال لیبرالیسم از قبیل سرمایه‌داری، سکولاریسم و دموکراسی با یکدیگر پیشرفت می‌کنند. در این رویکرد با مدرن‌تر شدن جوامع، دین نیز به تدریج از معادلات کنار گذاشته می‌شود (اسنایدر، ۱۳۹۳: ۴۰). گرچه نظریه لیبرالیسم روابط بین‌الملل، دین را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد و مایل است ماهیت سکولاریستی خود را مسلّم جلوه دهد، دین می‌تواند نقش سازنده‌ای در ایده‌های لیبرالیسم داشته باشد و در برخی از ویژگی‌های کارکردی نهادهای چندگانه سکولار و لیبرال نیز سهم داشته باشد (اسنایدر، ۱۳۹۳: ۴۲). با وجود این دیدگاه‌ها درباره به حاشیه‌رانی دین در سنت نئولیبرالیسم، می‌توان در این مکتب فکری نشانه‌هایی مبنی بر توجه به جایگاه دین در روابط بین‌الملل را یافت؛ برای مثال «آکسلورد»^۱ در کتاب بررسی همکاری^۲ بر گسترش کنوانسیون‌های اجتماعی و قواعد مؤثر برای تعامل مکرر و همچنین ایجاد چارچوبی به منظور بررسی امکانات گفت‌وگوی بین ادیان تأکید می‌کند. آثار «آپلبای»^۳ و «گوپین»^۴ هم به موضوع مذهب و حل منازعات تحت این مقوله می‌پردازد؛ آن‌چنان‌که دین به طور بالقوه می‌تواند ابزاری برای مشروعیت، حمایت یا نابودی یک رژیم که متغیری کلیدی در نئولیبرالیسم است، باشد. از این منظر نئولیبرالیسم به طور بالقوه می‌تواند برای محققانی که به موضوع گروه‌های تروریستی و کاربرد دین علاقه‌مند هستند، مفید باشد؛ بنابراین می‌توان دین را، هم به عنوان متغیر مستقل و هم به عنوان متغیر وابسته تحلیل کرد (Young, 1982: 280). از سوی دیگر ادبیات نظریه انتخاب عقلانی، مانند آثار «آروو»^۵، «اولسون»^۶، «بوشانان»^۷ و «تولوک»^۸ این امکان را می‌دهد که نقش دین را در روابط بین انتخاب‌های جمعی و ترتیب‌های نهادی بررسی کرد. طبق نظریه انتخاب عقلانی، افراد به واسطه

-
1. Axelrod
 2. evolution of cooperation
 3. Appleby
 4. Gopin
 5. Arrow
 6. Olson
 7. Buchanan
 8. Tullock

علاقیشان رفتار می‌کنند و با توجه به این علایق و ترتیب‌های جمعی ناشی از چانه‌زنی میان بازیگران -از جمله سیاستمداران- دست به انتخاب‌هایی می‌زنند. در این شرایط، نظریه انتخاب عقلانی می‌تواند برای فهم و الگوبرداری از تنش بین الهیات سیاسی و نهادهای سیاسی در موضوع‌های مختلف مفید باشد؛ برای مثال ارجحیت حوزه عمومی سکولار بر حوزه مذهبی (یا بالعکس) می‌تواند موجب نگرانی‌ها از قدرت سیاسی نخبگان حاکم با باورهای سکولار یا مذهبی باشد (Sandel, James, 2010:16).

از دیگر کاربردهای دین در نظریه نئولیبرالیسم، پیوند آن با قدرت نرم است. قدرت نرم، توانایی تأثیرگذاری ابزارهای غیرنظامی است که به آسانی می‌تواند توسط بازیگران غیرنظامی استفاده شود. قدرت نرم متشکل از سه منبع است: فرهنگ، ارزش‌های سیاسی و مشروعیت و اقتدار اخلاقی و سیاسی یک سیستم (Nye, 2004:11). زمانی که این مفهوم به عنوان یک ابزار به کار می‌رود، می‌تواند در تحلیل توانایی نفوذ گروه‌های مذهبی (شامل گروه‌های تروریستی یا هر گروه دیگر) بر حامیان کارآمد باشد. به علاوه با بررسی چگونگی تعامل گروه‌ها با نهادها و تأثیرات آن‌ها بر رفتار سیاست خارجی، می‌توان نفوذ دین در منازعات قومی را بررسی کرد. به همین سان با تغییر دامنه حاکمیت به وسیله تکنولوژی، بازیگران دینی بخشی از جامعه مدنی جهانی می‌شوند و از مرزهای میان حوزه داخلی و خارجی فراتر می‌روند. با کمک این تکنولوژی‌ها، افرادی که اعتقادات دینی مشترکی دارند، می‌توانند دیدگاه‌هایشان را با هم به اشتراک بگذارند و ساختار سنتی دولت را به چالش بکشند. نهادهای دینی هم می‌توانند برای تحقق اهداف داخلی و بین‌المللی‌شان با هم ارتباط برقرار کنند (Sandel & James, 2010:17). از دیگر تحلیل‌های مبتنی بر هنجار و فرهنگ که به موضوع دین می‌پردازد، مفهوم جنگ عادلانه است. این مفهوم نتیجه توافق جمعی دولت‌هاست برای به حداقل رساندن سود مطلق بلند. سابقه چنین نظریه‌ای به دوران سیزدهم می‌رسد که در رم قدیم به آن استناد می‌شده است. در قرون وسطی نیز ادعا شده است که بر اثر آموزه‌های دین مسیحیت برخی از فیلسوفان و نظریه‌پردازان مسیحی، مانند سنت گوستین و توماس آکویناس درباره آن سخن به میان آورده‌اند. ابتدایی‌ترین نظریه حقوقی درباره جنگ عادلانه، متعلق به آگوستین است که معتقد بود چون حکومت، مسئول حفظ صلح است، می‌تواند در جهت دستیابی به صلح، متوسل به جنگ شود؛ به بیان دیگر تنها مجوز توسل به جنگ، دفاع از صلح و علیه یک تهدید جدی است. با وام‌گیری

از اندیشه آگوستین، نظریه‌پردازان مشهوری از مکتب لیبرالیسم مانند هوگو گروسایوس، جان رالز و مایکل والزر درباره جنگ عادلانه ایده‌پردازی کرده‌اند. از میان این سه نفر، والزر بیش از همه به موضوع جنگ عادلانه پرداخته است و برای کتابش جنگ‌های عادلانه و ناعادلانه شناخته شده است که نخستین بار در ۱۹۷۷ منتشر گردید (و ویراست دوم آن نیز در ۱۹۹۲ با مقدمه‌ای درباره جنگ خلیج فارس چاپ شد). خود این کتاب زاده تأملات والزر درباره جنگ ویتنام و نمایانگر تلاشی بلندپروازانه برای نوسازی سنت بسیار قدیمی اندیشه‌ورزی درباره محدودیت‌های اخلاقی توسل به‌زور میان دولت‌ها بود که به «نظریه جنگ عادلانه» شهرت دارد (گریفیتس، ۱۳۹۳). دیگر نظریه‌پرداز لیبرال جنگ عادلانه، جان رالز است. او در کتاب قانون ملل به این موضوع اشاره می‌کند و می‌نویسد: طبق دکترین جنگ عادلانه، از آنجاکه مردم کشورهای دارای حکومت مبتنی بر قانون اساسی عادلانه به لحاظ اخلاقی درباره وضعیت و سرنوشت دیگر ملت‌ها بی‌تفاوت نیستند و در برابر نقض حقوق اساسی بشر در جوامع دیگر از خود حساسیت و واکنش نشان می‌دهند، حکومت‌های متبوع آن‌ها نیز به‌عنوان نماینده آن‌ها، دغدغه‌های اخلاقی ملت‌های خود را با واکنش در برابر دولت‌های ناقض حقوق بشر، انعکاس خواهند داد. به باور وی، دولت‌های سازمان‌یافته حق دارند در امور دولت‌های قانون‌شکن مداخله کنند و این مداخله می‌تواند حتی به تغییر رژیم نیز بینجامد؛ چراکه نقض حقوق اساسی بشر به‌وسیله دولت‌های قانون‌شکن و طغیانگر خطری برای همه دولت‌های جهان محسوب می‌شود (اخوان کاظمی و ویسی، ۱۳۹۰: ۲۶).

یکی از تنش‌های دین با لیبرالیسم در ماهیت مقدس و فرامادی آن نهفته است که با عقلانیت سودمحور لیبرالیسم مغایرت دارد. البته این تنش در درون لیبرالیسم نیز بین گروهی که بر شالوده‌های هنجاری نظم لیبرال تأکید می‌کند و گروه دیگری که بر کارکردهای مکانیکی نهادهای کنترل‌کننده منافع شخصی تمرکز می‌کند، وجود دارد. در این راستا تبیین‌های موجود درباره صلح دموکراتیک براساس هنجارها و هویت‌های مشترک، اشتراکات بیشتری با استدلال‌های مذهبی تا استدلال‌های عقلانی سود-محور دارند. درواقع هورد و نویسندگان دیگر، روش‌های لیبرالیسم کانتی را که براساس آن‌ها بین سنت‌های مسیحیت غربی و سنت‌های فعلی سکولار پیوند برقرار می‌کند، مطالعه می‌کنند (اسنایدر، ۱۳۹۳: ۳۱۰). مکتب لیبرالیسم برخلاف واقع‌گرایی به نقش و اهمیت تبیینی هنجارها، قواعد و ارزش‌ها می‌پردازد؛ اما نکته مهم

این است که در لیبرالیسم، تنها به اهمیت نقش مؤلفه‌های هنجاری در تعدیل رفتار کنشگران اشاره شده است و فقط به لحاظ هستی‌شناختی برای مؤلفه‌های هنجاری نقش مستقلی درباره تعیین هویت کنشگران در نظر گرفته می‌شود. انسان‌شناسی سنت لیبرالیستی روابط بین‌الملل با تکیه بر پیشرفت و عقلانیت به‌عنوان دو کلیدواژه دوران روشنگری، معتقد است این دو با همکاری و وابستگی متقابل در عرصه‌های گوناگون در سیاست بین‌الملل ارتباط تنگاتنگی دارند؛ چنان‌که انسان بر مبنای عقلانیت قادر است تا موازین اخلاقی و حقوقی را درک کرده و حکمرانی شایسته و حکومت قانون را برقرار سازد. انسان اقتصادی، چه به شکل انفرادی و چه گروهی، بر مبنای تحلیل هزینه-فایده و عقلانیت ابزاری به تصمیم‌گیری و اقدام می‌پردازد؛ به‌گونه‌ای که هدف زندگی کسب بیشترین منفعت و لذت است. براین اساس کشورها نیز درصدد بیشینه‌سازی منافع اقتصادی و رفاهی خود در عرصه بین‌الملل هستند که این موضوع شأنتی ابزاری دارد (پوراحمدی، ۱۳۹۴: ۱۷۵). ازاین‌رو عقل انسان در اموری که مربوط به غایت و هدف زندگی است، فاقد صلاحیت داوری است و صرفاً در حوزه ابزارهای تحقق این اهداف و غایات، امکان کاربست آن وجود دارد. در مقابل، رویکرد دینی روابط بین‌الملل و به‌طور خاص رویکرد اسلامی بر نقصان عقلانیت ابزاری تأکید دارد؛ چنان‌که براساس رویکرد دینی روابط بین‌الملل، اقدام براساس منطق هزینه-فایده نمی‌تواند ترسیم‌کننده روابطی عادلانه و ارزش‌محور باشد. آنچه ازاین‌منظر می‌تواند به جبران نقصان موجود در عقلانیت ابزاری کمک کند، بهره‌گیری و اتصال عقلانیت ابزاری به وحی و آموزه‌های الهی است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۱۶). لذا اندیشه لیبرال که به‌طور سنتی ریشه در سکولاریسم دارد، یکی از تعارضات موجود میان نظریه لیبرالی و رویکرد دینی روابط بین‌الملل است. براین اساس هرچند به باور برخی از صاحب‌نظران، قسمت عمده تفکر روشنگری لیبرالیسم در سکولاریسم مسیحی ریشه دارد و در نتیجه آن، اندیشه صلح دموکراتیک نیز باید بیشتر به لحاظ ریشه‌های هنجاری لیبرالیسم در مذهب فهمیده شود تا به لحاظ روش‌های مکانیکی پاسخگویی انتخاباتی و سازوکارهای کنترل و موازنه، باین‌حال غالب دانشمندان لیبرال روابط بین‌الملل، نقش دین در سیاست جهانی را عاملی کم‌اهمیت دانسته‌اند؛ به این دلیل که آن‌ها به‌طور ضمنی نظریه نوسازی لیبرال درباره توسعه سیاسی را می‌پذیرند؛ یعنی نوسازی تاریخی روندی خطی بوده است که در آن، اشکال لیبرالیسم از قبیل سرمایه‌داری، سکولاریسم و دموکراسی با یکدیگر

پیشرفت می‌کنند. در این رویکرد با مدرن‌تر و دموکراتیک‌تر شدن جوامع، دین نیز به‌تدریج از معادلات کنار گذاشته می‌شود. با وجود این بازخیزش دین در دنیای معاصر نشان می‌دهد که توسعه سیاسی، مسیرهای چندگانه‌ای به‌سوی نوسازی ایجاد می‌کند (اسنایدر، ۱۳۹۳: ۴۰-۳۸). به‌طورکلی در نظریه‌های نئولیبرال جایگاه حاشیه‌ای دین کاملاً محسوس است. در این مکتب با وجود متغیرهایی نظیر وابستگی متقابل اقتصادی، رژیم‌های بین‌المللی می‌توانند مناسبات دولت‌ها را مسالمت‌آمیز سازند و مانع جنگ شوند. طبق رهیافت نئولیبرالیسم، آنارشی آن‌چنان‌که در رهیافت واقع‌گرایی تأکید می‌شود، منطق منازعه‌آمیزی ندارد. نهادها یا رژیم‌های بین‌المللی با قاعده‌مندسازی و ایجاد شفافیت، می‌توانند احتمال نزاع بین‌المللی را در حد مؤثری کاهش دهند که البته به‌معنای نفی تأثیر متغیر قدرت در مناسبات دولت‌ها نیست. از منظر نئولیبرالیستی، همگرایی و امنیت در مناسبات دولت‌های عضو اتحادیه اروپا، در اصل، نتیجه وجود چنین متغیرهایی است، نه محصول رهنمودهای دینی یا اشتراکات فرهنگی و دینی (قنبرلو، ۱۳۹۱: ۱۲۲).

۱-۳. سازه‌انگاری

نظریه سازه‌انگاری در پاسخ به بحران و ناکارآمدی نظریه‌های سنتی روابط بین‌الملل، مانند واقع‌گرایی و نهادگرایی نئولیبرالیسم مطرح شد. الکساندر ونت، جان راگی و نیکلاس اونف از مشهورترین نظریه‌پردازان این مکتب فکری هستند. سازه‌انگاران بر مؤلفه‌هایی از قبیل تعامل ساختار-کارگزار، محوریت دولت در جامعه بین‌الملل، اهمیت هویت و هنجار در رفتار بازیگران سیاسی و درک بین‌الذهانی میان کنشگران تأکید دارند. الکساندر ونت، نماینده شاخص سازه‌انگاری، امکانات تحول در نظام بین‌الملل را در سه محور خلاصه می‌کند: (۱) نهاد حاکمیت که باعث می‌شود کنشگران دولتی در شرایط نسبتاً آنارشیک هم درجاتی از خویشتن‌داری را داشته باشند؛ (۲) رشد همکاری که می‌تواند به تحول در هویت‌ها منجر شود؛ (۳) تلاش عامدانه برای تحول در هویت‌های خودمحور به هویت‌های جمعی (معینی علمداری و راسخی، ۱۳۸۹: ۱۹۲). با تأمل در گزاره‌های نظریه سازه‌انگاری، می‌توان نقش مذهب در روابط بین‌الملل و تحولات سیاسی را درک کرد. مقوله هویت که گزاره‌ای مهم و تعیین‌کننده در سازه‌انگاری است، بیانگر رفتار فردی و جمعی دینی و مذهبی بازیگران است. بسیاری از

بازیگران نظام بین‌الملل، هویت‌هایی دینی دارند که آن‌ها را از دیگران متمایز می‌کند؛ برای مثال گروه‌های افراط‌گرای اسلامی مانند القاعده، داعش و بوکوحرام برمبنای هویت دینی و تفسیر متعصبانه‌ای که از دین اسلام دارند، برای خود و سازمانشان هویتی خاص تعریف کرده‌اند و پیروان دیگر ادیان مانند شیعیان، مسیحیان، یهودیان و بودایی‌ها را واجب‌القتل می‌دانند. اعضای این گروه‌ها و سازمان‌ها به مقوله‌هایی مانند مرز، حاکمیت، دولت-ملت، منافع ملی و ساختار نظام بین‌الملل اعتنایی ندارند و درصدد تحمیل قرائت خودخواسته از اسلام هستند و بدین‌منظور از هر ابزار و حربه‌ای بهره می‌برند. به‌همین‌سیاق منازعات در میانمار و حملات مکرر بودایی‌ها به مسلمانان روهینگیا برمبنای هویت دینی آن‌ها قابل تأمل و تحلیل است. ارتش میانمار و مردم بودایی که به خانه و کاشانه مسلمانان حمله می‌کنند، خود را در دایره هویتی مشترکی تعریف کرده‌اند که با سازوکار برجسته‌سازی و به حاشیه‌رانی، سعی در حذف گفتمان هویتی دیگری دارند.

طبقه‌بندی ونت از فرهنگ‌آناژشی هم می‌تواند به تحلیل دین در روابط بین‌الملل کمک کند. او از سه فرهنگ‌آناژشی هابزی (جنگ همه علیه همه)، فرهنگ لاکی (رقابت برپایه منافع شخصی) و فرهنگ کانتی (رفاقت و عدم خشونت) در روابط بین‌الملل نام می‌برد. دشمنی در فرهنگ هابزی با مذهب مانیکی سازگار است؛ رقابت محدود در فرهنگ لاکی مطابق اصول دین محور خویش‌داری در زمان جنگ است و رفاقت در فرهنگ کانتی در عقاید مذهبی (یا سکولار) مبتنی بر هویت مشترک است و با انسان‌دوستی ریشه دارد. به عقیده ونت، درونی‌سازی سطحی فرهنگ‌آناژشی براساس شناسایی زور با نوعی دکترین مذهبی آگوستینی مبتنی بر «دو پادشاهی» دنیوی و معنوی سازگار خواهد بود. فرهنگ درونی‌شده‌ای از آناژشی که براساس هزینه‌ها و فایده‌های خویش‌داری است با پذیرش قوانینی برپایه دین (یا فلسفه سکولار) که منازعه، مهمان‌نوازی و خوش‌رویی درون‌گروهی/ میان‌گروهی را تنظیم می‌کند، سازگار خواهد بود. قوانین بین‌المللی اسلامی و سکولار هر دو چنین قوانینی دارند. فرهنگ درونی‌شده آناژشی که به‌واسطه تقدس مشروعیت یافته است، با فلسفه‌های سکولار یا مذهبی که اخلاق، هویت و فلسفه عالم هستی را به جنگ، صلح یا حقوق بشر می‌افزایند، سازگار خواهد بود (اسنایدر، ۱۳۹۲: ۳۴-۳۵). دانیل نیکسون هم ضمن هشدار علیه برخورد ساده‌انگارانه با دین به‌عنوان هویتی ثابت شامل هنجارها و ارزش‌هایی اساسی، از الگوی نهضت اصلاحات برای تبیین

چگونگی عملکرد دین به‌عنوان حوزه گفتمانی پیچیده‌ای استفاده می‌کند که در آن ادعاهای سیاسی با ورود باورهای مذهبی و محاسبات راهبردی به صورت‌بندی متغیر اتحادهای فراملی تضعیف می‌شوند. رویکرد نیکسون براساس سازه‌انگاری شکل گرفته است؛ اما این رویکرد نمی‌تواند به هنجارها، هویت‌ها، ایده‌ها و نمادهای شینیت‌یافته تقلیل داده شود. البته نیکسون در مقایسه با چنین شینیت‌بخشی‌ها به بینش‌های اصلی سازه‌انگاری وفادارتر بوده است؛ زیرا از دیدگاه او موضوع شراب در مراسم عشای ربانی برای بنیان‌گذاران حکومت مذهبی تنها نمادی از خون مسیح نبود؛ بلکه نماد اعتقاد به این امر بود که خون مسیح بر پیامدهای سیاسی نهضت اصلاحات تأثیری واقعی گذاشته بود (اسنایدر، ۱۳۹۲: ۳۵-۳۶). به نظر می‌رسد نظریه سازه‌انگاری به‌دلیل تأکید بر نقش ایده‌ها، هنجارها، هویت و فرهنگ، بستر مناسبی را برای تبیین نحوه نقش‌آفرینی دین در عرصه روابط بین‌الملل فراهم سازد؛ اما در این میان، خودداری نظریه‌پردازان سازه‌انگاری از تأکید صریح بر دین به‌عنوان یکی از متغیرهای دخیل و مؤثر در سیاست جهانی، نکته‌ای درخور توجه است؛ چنان‌که در اثر معروف الکساندر ونت، «نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل» هیچ اشاره آشکاری به دین صورت نگرفته است (محمودی کیا و دهشیری، ۱۳۹۸: ۱۰۴). بارنت معتقد است یکی از تنش‌های دین با سازه‌انگاری در جانب‌داری ضمنی سازه‌انگاری از سکولاریسم نهفته است؛ به‌گونه‌ای که مفاهیم مرکزی این رهیافت از جمله هویت، ارزش‌ها، هنجارها و باورها براساس آن درک شده‌اند؛ درحالی‌که برای برخی از معتقدان مذهبی، آن‌ها به‌عنوان کلیت جامعی که با فرضیه‌های مقدس و فرامادیت آمیخته شده‌اند، عمل می‌کنند. در مقایسه، برداشت‌های سازه‌انگارانه از این اصطلاحات جامعیت کمتری دارند و با الهیات آمیخته نشده‌اند (اسنایدر، ۱۳۹۳: ۳۱۰). سازه‌انگاری به‌عنوان یک رویکرد به حوزه عمومی روابط بین‌الملل به‌نحو قابل درکی، بیشتر روی اظهارات و جلوه‌های جهان‌بینی‌ها تمرکز دارد تا مکانیزم‌های روانی که در پشت تصمیم‌ها هست. مثلاً عبارت ذهنیت به نقش آداب اجتماعی به‌جای پروسه‌های روانی در ساختن اشخاص و گروه‌ها اشاره دارد (Klotz & Lynch 2007: 4). چگونه گروه‌های دینی خود را در حوزه عمومی تعریف می‌کنند؟ درنهایت، دین به اشخاص چهارچوب دانشی می‌دهد. آدلر، اعمال دانش‌پایه را به‌صورت «خروجی اشخاص کنشگری که برپایه آرمان‌های شخصی، اعتقادات، قضاوت‌ها و تفاسیر، رفتار هدفمند دارند» تعریف می‌کند؛ چنین اعمالی ناچار بر تصمیم‌های سیاسی نیز اثر

می‌گذارد (Adler 1997: 325). نقش مذهب در ساختن یک گروه سیاسی بدیل و در تبدیل ادراک‌ها، در روابط بین‌الملل بسیار بحث شده است. هابرماس بیان می‌کند: «در وضعیت سکولارسازی دانش، بی‌طرف‌سازی حاکمیت دولت و آزادی دینی همه‌گیر، دین باید ادعای انحصاری تفسیر را به یک سازمان جامع زندگی تسلیم نماید» (Habermas 2006: 159). از آن‌منظر حکومت سکولار یک برساخته بسیار معاصر است و معنای آن هرروز مورد مذاکره قرار گرفته است. نهادهای بین‌المللی دینی یا گروه‌بندی‌های محلی ادعای فراهم کردن فضای امن و هویت برای پیروان خود دارند و آن‌ها جوامع مشروعیت و کنترل را شکل می‌دهند. اهمیت جوامع مشابه (که با این توصیف اندرسون از ملت‌ها آغاز گردید «جوامعی فرضی») در ادبیات سازه‌انگار مورد تأکید قرار گرفته است. کارل دوج و همکاران، مفهوم «جامعه امنیتی» را این‌گونه معرفی کردند: «تضمین واقعی که اعضای آن جامعه با همدیگر مبارزه فیزیکی نمی‌کنند؛ اما منازعات خود را از راه‌های دیگر حل می‌کنند» (Deutsch & Others 1957).

آدلر و بارت بعدها این مفهوم را بدون اینکه نقش دولت را به‌عنوان عامل اساسی در آن جوامع نادیده بگیرد، مطرح کردند (Adler & Barnett, 1996). آدلر بیان می‌کند که جوامع امنیتی، «برساخته‌های اجتماعی» هستند و برپایه دانش‌های عملی حل صلح‌آمیز منازعات بنا شده‌اند. این هویت‌های جمعی به دولت‌ها و اشخاص، معانی پایدار می‌دهد و استانداردهای خاص مشروعیت ایجاد می‌کند. کارگزارها مفاهیم و ایده‌های خود را ایجاد می‌کنند که هم‌راستا با این برساخته‌ها باشد. جوامع مذهبی نیز چنین «نواحی معرفتی» را در درون مسئولیت‌ها، قوانین و هنجارهای خود دارند. هال و بیرستیکر اشاره می‌کنند نهادهای فراملی مشتمل بر نهادهای دینی، به‌وسیله جامعه بزرگ‌تری به‌عنوان مسئول سیاست‌ها، مناسک، قوانین و هنجارها شناخته می‌شوند (Hall & Biersteker 2002: 4). مطالعه دین، بسته به سنت و گفتمان از یک منطق سازه‌انگارانه پیروی می‌کند؛ بنابراین انتظار می‌رود که تحقیق درباره پدیده دین در روابط بین‌الملل را به‌سادگی بتوان در یک چهارچوب سازه‌انگارانه انجام داد. ناچار این مهم باید با نقد مفاهیم اصلی خود دین، سکولاریسم و کنشگران سیاسی شروع شود. همان‌گونه که هورد اشاره می‌کند، حتی تفکیک مقوله دین از سیاست، یک تصمیم سیاست‌زده است که الزاماً درست نیست. وبر، یکی از پیش‌تازان نظریه سازه‌انگاری مشهور است که از تعریف کردن دین به‌تنهایی، خودداری کرد و به‌جای قرار دادن آن به‌صورت یک مفهوم در سیاست و اقتصاد، آن را درون یک

زمینه سیاسی-اجتماعی قرار داد. پرسش‌های مربوط به جایگاه دین در سیاست بین‌الملل، نقد هنجارهای محاط بر مسائل اعتقادی و همچنین چگونگی تبدیل شدن دین و سیاست به یکدیگر، ازجمله پرسش‌هایی هستند که سازه‌انگاران راحت‌تر از نولیرالیست‌ها و نورنالیست‌ها می‌توانند به آن پاسخ دهند (محمودی کیا و دهشیری، ۱۳۹۸: ۱۰۵). سازه‌انگاران، به‌خصوص سازه‌انگاران انتقادی، ابزارهایی از تحلیل محتوا تا امکان اجرای پژوهش‌های عینی را زیر سؤال می‌برند. ممکن است کسی ادعا کند بخش مهمی از الهیات و مطالعات دینی به‌عنوان یک رشته، از یک رویکرد سازه‌انگار در تحلیل گفتمان و معانی استفاده می‌کند؛ بنابراین یک دانشمند مطالعات دین که می‌خواهد پژوهشی در زمینه تقاطع دین و روابط بین‌الملل انجام دهد، احتمالاً سازه‌انگاری را ترجیح خواهد داد؛ زیرا رویکردی است که قابلیت انتقال به سایر علوم اجتماعی و رشته‌های انسانی را دارد.

درواقع سازه‌انگاری به ما دیدی از درون عادات دینی، قرائت‌های دینی، جنسیت و دین، جوامع معرفتی دینی، نقش در نظم‌های اجتماعی ممکن، سازندگی متقابل دین و ساختار سیاسی، مفاهیم اصلی و برساختن جوامعی خیالی، در بین دیگران می‌دهد (یا توانایی فراهم آوردن این دید را دارد). سازه‌انگاری با تأکید بر ذهنیت، تعامل ساختار-کارگزار و بافتار، ظهور و بروز و گفتمان دینی را نه تنها به‌عنوان متغیر مستقل در نظر نمی‌گیرد، بلکه آن را یک متغیر وابسته می‌داند که به‌مرورزمان تغییر می‌کند. به‌خصوص برای دانشمندانی که علاقه به هویت دینی دارند، سازه‌انگاری یک انتخاب جذاب است، زمانی که نوبت به رویکردهای روابط بین‌الملل برسد (محمودی کیا و دهشیری، ۱۳۹۸: ۱۳۹-۱۴۰).

۲-۱. دلایل غفلت از نقش دین در روابط بین‌الملل

مطالعات و تئوری‌های روابط بین‌الملل برای مدت‌های طولانی از توجه به نقش دین غفلت کرده‌اند و آن را متغیری تعیین‌کننده در تحولات جهانی نمی‌دانستند. برای این تئوری‌ها، دین عاملی حاشیه‌ای بوده است که در مقابل مؤلفه‌هایی مانند دولت، آنارشی، اقتصاد، امنیت، طبقه و موازنه قدرت از قدرت تأثیرگذاری تعیین‌کننده‌ای برخوردار نبوده است. اما چرا نگاه به دین در روابط بین‌الملل حداقلی و حاشیه‌ای بوده است و غالب تئوریسین‌های سترگ این سنت، اعتباری برای جایگاه دین در روابط بین‌الملل قائل نبودند؟ چرا دین نتوانست مانند دیگر متغیرها،